

چیستی قضیه با تأکید بر نقش اغراض تکلم

* مجتبی قربانی

** عسگر دیرباز

*** محمدعلی عبداللہی

چکیده

در هر متن دست کم سه لایه معنایی مفردات (ماده)، ساختارهای نحوی زبان (صورت) و اغراض تکلم، فهم‌پذیر است. مقاله پیش‌رو، به بررسی چیستی قضیه با توجه به ضلع سوم، یعنی «غرض تکلم» پرداخته است. غرض تکلم عبارت است امری که می‌تواند هدف متکلم از بیان یک جمله باشد. ساختارهای نحوی، یکی از امکانات زبانی در خدمت متکلم بوده و ممکن است یک ساختار نحوی مانند جمله خبری برای اغراضی متناظر مانند خبر یا غیرمتناظر مانند امر، استفاده شوند. جمله خبری در سطح دال، موضوع علم نحو است. در مقابل، جمله خبری در سطح مدلول عبارت است از تصور چند معنای مرتبط همراه با ادعای تحقق آن ارتباط در عالم واقع. قضیه عبارت است از جمله خبری در سطح مدلول، به شرطی که غرض از آن، خبر باشد. بنابراین، جمله خبری در سطح دال که به لایه معنای نحوی مربوط است، بدون توجه به غرض تکلم، نه خبر است و نه انشاء و در نتیجه، بدون قرینه دال بر غرض، جمله خبری صرفاً مقتضی خبر بودن است. منطقدانان دو دیدگاه در تعریف منطقی دارند. تعریف اول با محوریت صدق و کذب و تعریف دوم با محوریت ایقاع و انتزاع است. تعریف اول، تعریف به لازم است. تعریف دوم براساس هیئت قضیه در لایه معنای نحوی است و در نتیجه، در مواردی که غرض از هیئت جمله خبری، انشاء باشد، مانع اغیار نیست.

کلیدواژه‌ها: انشاء، خبر، قضیه، غرض تکلم، معنا.

ghorbani2716@gmail.com

a.dirbaz5597@gmail.com

abdllahi@ut.ac.ir

*. دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه قم

*** دانشیار گروه فلسفه پردیس فارابی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۲

مقدمه

علم حصولی به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. تصدیق عبارت است از فهم صدق قضیه. بخش مهمی از دانش منطق از ضوابط استدلال درست برای رسیدن به قضایای صادق بحث می‌کند. برای داشتن استدلال درست، نخست باید ماهیت قضیه، تقسیمات و احکام آن را شناخت؛ سپس شیوه استدلال با این قضایا را بررسی کرد. به همین منظور در دانش منطق، مبحث قضایا، پیش از مباحث حجت و برهان مطالعه می‌شود. از آنجاکه بسیاری از این مباحث، مترتب بر شناخت ماهیت قضیه است، بررسی چیستی قضیه و تعریف آن، یکی از مباحث مهم برای منطق‌دانان در گذر تاریخ منطق بوده است.

تعریف‌های مشهور قضیه، بیشتر بر دو گانه ماده و صورت استوارند. در این مقاله، تأثیر ضلع سومی به نام «غرض تکلم» در شکل‌گیری قضیه واکاوی شده است. برای دستیابی به این مهم، پس از تعریف غرض تکلم و بررسی رابطه ذهن و زبان، سه لایه معنایی مفردات (ماده)، ساختارهای زبانی (صورت) و اغراض تکلم در فرایند دلالت مورد بحث قرار گرفته است. در ادامه، با تحلیل ارتباط اغراض تکلم با ساختارهای زبانی، دیدگاه برگزیده بیان شده است. یادآوری این نکته بایسته است که در این مقاله، تأکید بر دیدگاه منطق‌دانان متقدم است و دیدگاه‌های معاصر در فلسفه غرب چندان مدنظر نیست.

از آغاز تألیف منطق تاکنون، در کتاب‌های مفصل منطقی، تک‌نگاره‌ها و مقالات مختلف به مبحث قضیه و تعریف آن پرداخته شده است. بنابراین، مقاله پیش‌رو، پیشینه‌ای به درازای تاریخ تفکرات منطقی دارد. باوجود این، در این مقاله تلاش شده است تا کوشیده‌ایم با تأکید بر عنصر «غرض تکلم»، پاسخی متمایز به این پرسش بدهیم.

۱. گزارشی کوتاه از دیدگاه‌ها در چیستی قضیه

ابن‌سینا در آغاز نهج سوم منطق اشارات، قضیه یا ترکیب خبری را سخنی معرفی می‌کند که می‌توان گوینده آن را صادق یا کاذب دانست (ابن‌سینا، ۱۳۸۱، ص ۷۱). فخررازی و محقق

طوسی در شرح این سخن ابن سینا، با اشاره به اشکالی که بر تعریف وی وارد شده است، ادعا می‌کند قضیه بی‌نیاز از تعریف بوده و بدیهی است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳؛ فخررازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۱؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴). به‌رغم ادعای بدهت تعریف قضیه، عموم منطق‌دانان تعریف‌های مختلفی را برای آن بیان کرده‌اند. مشهورترین این تعریف‌ها، تعریف قضیه به صدق و کذب است. ظاهراً این تعریف، نخست در/رغنون ارسطو بیان شده است. وی قول جازم را قولی می‌داند که صدق و کذب در آن وجود داشته باشد (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۰۳). پس از ارسطو، این تعریف در منطق رواج یافت؛ هرچند گاهی با اصلاحاتی همراه بود. دست کم سه تقریر از تعریف قضیه به صدق و کذب وجود دارد (فرامرزی قراملکی، ۱۳۷۳، ص ۲۴). تقریر نخست، بیان خود ارسطو و برخی از منطق‌دانانی است که همین تعریف را با کمی اصلاح ارائه کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۳۲؛ اخوان الصفا، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۱۵؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۴۴). در این تعریف، صدق و کذب، به‌طور بالفعل و ویژگی قضیه معرفی شده است. به سخن دیگر، در تعریف پیش‌گفته، این نکته که هر قضیه‌ای به صورت بالفعل، یا صادق است یا کاذب، بیان شده است. در مقابل، ابن سینا در/اشارات، صدق و کذب را به گوینده قضیه نسبت داده و قضیه را به‌عنوان کلامی که می‌توان گوینده آن را صادق یا کاذب نامید، معرفی می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۶۹). این تعریف در برخی کتاب‌های دیگر منطقی هم بیان شده است (برای نمونه ر.ک: سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۲؛ فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳؛ کاتبی قزوینی، ۱۳۸۴، ص ۱۳). خونجی، تقریر سومی را ارائه می‌کند. از نظر او قضیه، کلامی است که احتمال صدق و کذب در آن وجود دارد (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۲). در این بیان، صدق و کذب اولاً و بالذات وصف خود قضیه است و از این نظر به کلام ارسطو نزدیک است؛ اما از این رو که احتمال صدق و کذب را مطرح می‌کند و نه صدق و کذب فعلی را، از تقریر ارسطویی دور می‌شود. این تقریر از سوی برخی دیگر از منطق‌دانان تا امروز پذیرفته شده است (برای نمونه ر.ک: الیزدی، ۱۴۱۲، ص ۵۴؛ حلی، ۱۳۷۱، ص ۳۷؛ سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۷).

یکی از نقدهایی که به تقریر سینی در اشارات از تعریف قضیه به صدق و کذب می‌توان وارد کرد این است که صادق یا کاذب بودن گوینده یک کلام، جزء ماهوی آن کلام نیست و در نتیجه، تعریف ابن سینا تعریف به لازم شیء است. بنابراین، تعریف پیش گفته، تعریف رسمی است، نه تعریف حدی. اینکه تعریف ابن سینا تعریف حدی نیست، از سوی محقق طوسی هم پذیرفته شده است. وی اشاره می‌کند که این تعریف بیش از آنکه وظیفه مفهوم‌شناسانه داشته باشد، دغدغه ارائه ملاکی برای تشخیص مصداق را دارد؛ زیرا اساساً قضیه، بدیهی و بی‌نیاز از تعریف مفهومی است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۱۲).

این نقد به دو تقریر دیگر هم وارد است. امکان یا فعلیت صدق و کذب، جزء ماهوی قضیه نیستند، بلکه لازمه آن هستند. قضیه از آن جهت که خبری درباره واقع می‌دهد و ورای خود، واقعی دارد که با آن واقع سنجش پذیر است، قابل صدق و کذب است. اینکه قضیه، امکان صدق و کذب دارد، به دلیل داشتن ویژگی حکایتگری و گزارشگری است که نسبت به خارج دارد. بنابراین، امکان یا تحقق صدق و کذب، ذاتی قضیه نیست.

در مقابل تعریف به صدق و کذب، تعریف دیگری برای قضیه مطرح شده است. ریشه این تعریف دوم نیز به ارسطو بازمی‌گردد. وی در این تعریف، از ایقاع شیئی بر شیء دیگر یا انتزاع شیئی از شیء دیگر سخن می‌راند (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۰۴). ابن سینا تعریف ارسطو را نقد کرده و آن را دُوری می‌خواند. وی در تقریر سخن ارسطو، قضیه را قولی که در آن، شیئی بر شیء دیگر ایجاب گشته یا از آن سلب می‌شود، معرفی می‌کند. از دیدگاه ابن سینا، ایجاب و سلب و صدق و کذب، بدون فهم قضیه شناخته نمی‌شوند و در نتیجه، تعریف قضیه به آن‌ها درست نیست. افزون‌براین، وی در اینکه این تعریف، قضیه شرطیه را هم دربرگیرد، اظهار تردید می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۰، ص ۸۱-۸۲). ابن سینا با اعمال تغییراتی در تعریف ارسطو، تعریف دیگری را ارائه می‌کند که شامل هر دو قسم حملیه و شرطیه می‌شود. بنا به تعریف وی در *شفا*، قول جازم آن است که در آن، از نسبت معنایی به معنای دیگر به ایجاب یا سلب حکم شود. خود این معنا هم ممکن است دارای این نسبت باشد یا خیر که در حالت دوم، قضیه

حمله و در حالت اول، قضیه شرطیه خواهد بود (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۳). هر چند برخی منطق‌دانان، تعریف ابن سینا را پذیرفته‌اند (برای نمونه ر.ک: ساوی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۴۴؛ رازی، بی تا، ص ۱۱۱) اما برخی آن را از اشکال دُوری بودن، مبرا نمی‌دانند (فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳-۱۲۴). اشکال دیگری که بر این تعریف وارد شده این است که برخی جملات که ظاهر اخباری دارند و در آن‌ها معنایی به معنای دیگر حمل یا از آن سلب شده است، در واقع انشایی‌اند، مانند صیغ عقود یا وعده که ظاهر اخباری دارند، اما انشایی‌اند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۷۳، ص ۴۳). به سخن دیگر، این تعریف بر مبنای تحلیل هیئت جمله خبری تنظیم شده است؛ درحالی که ممکن است یک جمله با هیئت جمله خبری برای اغراض انشایی استفاده شود.

۲. اغراض تکلم

انسان موجودی اجتماعی است. اجتماعی بودن انسان مستلزم ارتباط او با سایر افراد بشر است. چند انسان در کنار هم اما بدون ارتباط با یکدیگر، یک اجتماع انسانی را تشکیل نمی‌دهند؛ همان‌طور که از کنار هم قراردادن چند لفظ بی‌ارتباط، جمله تشکیل نمی‌شود. برای برقراری ارتباطات انسانی، لازم است هر فرد آنچه را در ذهن خود دارد، به دیگری بفهماند و به همین ترتیب آنچه را در ذهن شخص مقابل است بفهمد. بهترین و ساده‌ترین وسیله برای برقراری ارتباط و تفاهم میان دو انسان، زبان است. بنابراین، داشتن زبان مشترک و کامل که توانایی برقراری ارتباط بین اشخاص یک مجتمع را فراهم می‌کند، وسیله قوام‌بخش و بایسته برای یک اجتماع انسانی است.

اختراعات بشر همگی معلول نیازند. زبان به‌عنوان یکی از اختراعات بشر معلول همین احساس نیاز است. با توجه به آنچه بیان شد، چیزی که انسان را به سوی اختراع زبان کشانده است، نیاز او به برقراری ارتباط با دیگر انسان‌هاست. با این حال، برای اینکه به‌طور جزئی‌تری روشن کنیم که «چه نیازی به زبان داریم؟» باید به این پرسش پاسخ دهیم که ما در بیان الفاظی که در مکالمات خود به کار می‌بریم، چه اغراضی داریم؟ پیداست که ما در بیان هر مجموعه‌ای

از الفاظ، اغراضی داریم. این اغراض، انواع ارتباطات زبانی را شکل می‌دهند که می‌توانند توجیه‌کننده اختراع زبان باشند؛ برای نمونه، یکی از نیازهای ما برای برقراری ارتباط با دیگران، پرسش است. گاهی نیاز داریم تا مجهول خود را معلوم کنیم. برای این منظور، باید چند لفظ را در کنار هم به کار ببریم تا از مخاطب بخواهیم که مجهول ما را معلوم کند؛ یعنی پرسش خود را از او پرسیم. این، یکی از اغراضی است که وجود ارتباط زبانی میان دو انسان، به دلیل آن، پذیرفتنی است. امر، اخبار، وعده دادن، بیان تعجب و مواردی از این دست را می‌توان به فهرست انواع ارتباطات زبانی افزود. در ادامه درباره این اغراض بیشتر سخن خواهیم گفت؛ اما به عنوان تعریفی اجمالی می‌توان گفت که «اغراض تکلم» عبارت‌اند از «مجموعه‌ای از حالات انسانی که بالوجدان بروز آن‌ها توجیه‌کننده اختراع و موجودیت زبان است».

در نظریه افعال گفتاری، مجموعه‌ای از این اغراض بیان شده است که آستین^۱ آن‌ها را «افعال مضمون در سخن»^۲ می‌نامد. ادعا شده است که در زبان انگلیسی بیش از هزار تعبیر از این دست وجود دارد (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۱۹-۱۲۱). باید توجه داشت که افعال گفتاری لزوماً با اغراض تکلم یکسان نیستند. نظریه افعال گفتاری، حالات ذهنی‌ای را بررسی می‌کند که ابراز زبانی یافته‌اند و به عنوان یک فعل درباره آن‌ها مطالعه می‌شود؛ درحالی که اغراض تکلم، شامل حالات ذهن پیش از سخن گفتن هم می‌شوند؛ برای نمونه، خبر یا تصدیق، حالتی ذهنی است که غیر از فعل اخبار به معنای بیان خبر است؛ حتی اگر این اخبار به صورت حدیث نفس باشد. پرسیدن یک پرسش که عبارت است از طلب معلوم کردن یک مجهول از مخاطب، غیر از وجود آن پرسش در ذهن است. در این مجال، قصد ورود به مبحث افعال گفتاری را نداریم و از باب دفع دخل، لازم بود نسبت اغراض تکلم با افعال گفتاری مشخص شود. محور مباحث این نوشتار با وجود قرابتی که با نظریه افعال گفتاری دارد، اغراض تکلم است.

1. John Langshaw Austin

2. Illocutionary act

۳. تعریف کلام

در مجموعه‌ای از کلمات دارای معنا، کلمات، اتم معنابخش به آن مجموعه هستند. به سخن دیگر، چنانچه در این مجموعه از کلمات، کلمه‌ای را بشکنیم به لفظی نمی‌رسیم که بخشی از بار معنایی آن مجموعه را به دوش بکشد. پس کلمه لفظ مفرد معنابخش است. در مقابل کلمه که لفظ مفرد است، لفظ مرکب قرار دارد. مرکب لفظی از مجموع چند کلمه تشکیل شده است که به دو قسم مرکب تام و مرکب ناقص تقسیم می‌شود. «کلام» همان مرکب تام است. تمامیت کلام به این است که مفید معنایی است که سکوت بر آن صحیح است. بنابراین، کلام عبارت است از مجموعه‌ای از چند کلمه که سکوت بر آن مجموعه، صحیح است (حسن، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۴؛ صبان، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۰). پرسش این است که چرا سکوت بر یک مرکب صحیح است، اما بر مرکب دیگر صحیح نیست؟ چرا سکوت بر مرکب «علی آمد» صحیح است، اما بر مرکب «آمدن علی»، صحیح نیست؟

برخی نحویان، کلام را گفتاری تعریف می‌کنند که دارای اسناد است (استرآبادی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۴-۲۶). بنابراین، یکی از پاسخ‌ها این است که در جمله «علی آمد»، اسناد وجود دارد، اما در جمله «آمدن علی»، اسناد وجود ندارد. هرچند برخی اسناد را به افاده تعریف کرده‌اند (ابن حاجب، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۴) اما برخی دیگر، اسناد را به انضمام کلمه‌ای به کلمه دیگر به طوری که مفید ثبوت یکی بر دیگری باشد، معنا کرده‌اند (صبان، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۱). برخی معاصران نیز اسناد را به اثبات شیئی بر شیء دیگر یا نفی شیئی از شیء دیگر یا طلب شیئی از شیء دیگر تعریف کرده‌اند (حسن، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷). در نقد این ملاک‌ها باید گفت که این تعریف‌ها، مشکل را برطرف نمی‌کنند؛ زیرا می‌توان پرسید با هر تعریفی از اسناد، چرا سکوت بر کلام دارای اسناد، صحیح است.

به نظر می‌رسد که غرض از اختراع زبان می‌تواند پاسخ به این مسئله باشد. دلیل صحت سکوت بر یک مرکب این است که آن مرکب در راستای تأمین یکی از اغراض تکلم است؛ درحالی که مرکب دیگر صرفاً تصویری را در ذهن مخاطب شکل می‌دهد که تأمین‌کننده

هیچ یک از اغراض نیست. بالوجدان صرفاً ایجاد یک تصور در ذهن مخاطب نمی تواند غرض از تکلم و اختراع زبان باشد؛ برخلاف اغراض تکلم مانند پرسش، خبر و امر. انسان وقتی به چیزی نیازمند است، در تلاش برای رفع آن است و وقتی این نیاز برطرف شد، از تلاش بازمی ایستد. انسان، تشنه و نیازمند تکلم است و در نتیجه، وقتی مجموع چند لفظ، این تشنگی را برطرف کند، شخص سکوت می کند. با این بیان، مشخص می شود که واحد ارتباط زبانی، کلام است که متضمن یکی از اغراض تکلم است؛ با این توضیح که تا یکی از اغراض تکلم در قالب یک مرکب تام بیان نشود، ارتباط زبانی شکل نمی گیرد.

۴. جایگاه زبان در اغراض تکلم

جایگاه ذهن و زبان در تحلیل فلسفی زبان بسیار مهم است. درباره رابطه ذهن و زبان و جایگاه زبان دست کم دو دیدگاه ممکن است. در یک نگاه، انسان پیش از سخن گفتن، چیزی در ذهن دارد که با سخن گفتن در پی انتقال آن به مخاطب است. بنابراین، آنچه با اصوات بیان می شود، پیش از آن در ذهن وجود دارد و در نتیجه، زبان صرفاً آشکارکننده چیزی است که در ضمیر انسان است. در مقابل، گاهی برای زبان جایگاهی بیش از ابراز در نظر گرفته می شود که در ادامه به اجمال توضیح داده خواهد شد. در هر حال، تحلیل زبان صرفاً به عنوان پدیده ای خارج از ذهن و بدون در نظر گرفتن فعالیت های ذهنی مرتبط با آن، ناتمام است. در ادامه جایگاه زبان در چند مورد از اغراض تکلم بررسی می شود.

فرض کنیم شخصی کاربر هیچ زبانی نباشد. با این حال، این شخص افعال قصدی مختلفی را انجام می دهد. می دانیم که فعل قصدی پس از طی مراحل، از جمله تصدیق به فایده، رخ می دهد (شیرازی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۶۲). بنابراین، هر موجودی که فعل قصدی انجام می دهد، هر چند کاربر هیچ زبانی نباشد، باز هم دارای تصدیقاتی است. نوزاد چندماهه نیز نسبت به امور جاری در اطراف خودش تصدیقاتی دارد؛ در حالی که هنوز کاربر زبان شمرده نمی شود. جمله خبری برای ابراز همین علوم تصدیقی پدید آمده است. بنابراین، وجود تصدیق و خبر در انسان

وابسته به زبان‌دانی او نیست. زبان در اینجا صرفاً آشکارکننده این تصدیقات است. همین فرایند درباره برخی انشائیات هم وجود دارد؛ برای نمونه، پرسش، امری زبانی نیست، بلکه مربوط به ساحت ذهنی ماست. می‌توان پرسش را مجهول پیچیده‌شده به چند علم تعریف کرد؛ به شرطی که مورد توجه و شاید میل برای تبدیل شدن به معلوم قرار گرفته باشد. بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی شخصی پرسشی را مطرح می‌کند، شخص دیگری می‌گوید «این پرسش من هم هست»؛ با وجودی که هیچ‌گاه آن پرسش را ابراز نکرده است. همچنین وقتی کسی را می‌بخشیم، بیان آن لازم نیست. پیش از بیان نیز این بخشش وجود دارد و زبان تنها وسیله‌ای برای ابراز آن است.

در برخی انشائیات مانند عقد و ایقاع نیز این مطلب صادق است. عقد و ایقاع، اعتبارات ذهنی هستند که با زبان، ابراز می‌شوند. ممکن است اشکال شود که برخی از این انشائیات، مانند ایقاع طلاق، تا زمانی که شرایط خاصی را نداشته باشند نافذ نیستند. این مطلب به این مربوط است که عرف یا شرع یا قانون، چه نوع اعتباری را دارای نفوذ می‌دانند. به سخن دیگر، اگر ایقاع طلاق به شاهد نیاز دارد، حضور شاهد شرط انشائیت انشاء و تحقق اعتبار طلاق نیست، بلکه شرط نافذ بودن آن است؛ به این معنا که انشاء طلاق یا همراه با شرایطی است که شارع برای ایقاع طلاق معین فرموده که در این صورت این ایقاع نافذ است؛ یا دارای آن شرایط نیست و در این صورت، این انشاء با وجود انشاء بودن، نافذ نیست. بنابراین، اصل اعتبار طلاق در مرحله فرازبانی و بدون استفاده از الفاظ واقع می‌شود.

مرحوم آیت‌الله خویی بر این مطلب تأکید دارند که جایگاه زبان در انشائیات، تنها ابراز است و زبان، نقشی در تحقق انشاء ندارد (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۸۸-۸۹). ایشان در همه انواع انشائیات، لفظ را تنها «مُبرز» می‌دانند. در مواردی که در بندهای پیشین بیان شد، می‌توان با دیدگاه ایشان موافقت کرد، به‌ویژه با توجه به دوگانه انشاء و نفوذ. با این حال، کلیت این مدعا در همه انواع انشائیات جای تأمل است و به نظر می‌رسد که نمی‌توان دیدگاه ایشان را درباره امر و نهی پذیرفت. امر و نهی مانند اخبارند که تحقق آن‌ها با لفظ یا مُبرز دیگری است، نه از مقوله خبر که امری ذهنی باشند. به سخن دیگر، اگرچه زبان در بسیاری از انشائیات صرفاً نقش «مُبرز»

را ایفا می‌کند، اما در امر و نهی نقش متفاوتی دارد. تا پیش از بیان جملات دال بر امر یا نهی، متکلم صرفاً میل به تحقق یا عدم تحقق چیزی را دارد. این میل و خواست او زمانی می‌تواند امر به مأمور یا نهی از منهی باشد که به نحوی به مرحله ابراز برسد. برخی اغراض بلاغی دیگر - مانند تهدید یا تعجیز - نیز مقوم به ابرازند و تا پیش از ابراز، در ذهن انسان تحقق ندارند. مسئله این مقاله، تعیین مورد به مورد جایگاه زبان در انشائیات نیست. با وجود این، از آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که اغراض تکلم دو گونه‌اند: برخی اغراض، ذهنی‌اند؛ یعنی محل ایجاد آن اغراض در ذهن است و زبان، تنها «مُبرز» آن‌هاست. خبر نیز این گونه است. برخی از اغراض، زبانی‌اند؛ یعنی ایجاد آن‌ها در مرحله ابراز است؛ اعم از ابراز لفظی یا غیرلفظی.

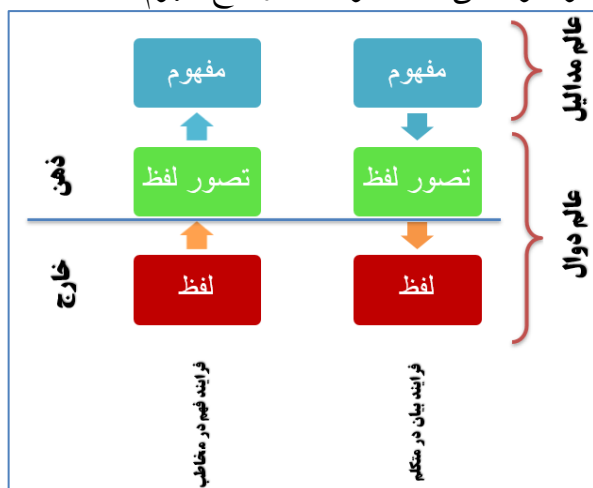
۵. لایه‌های معنایی متن در فرایند دلالت

برای درک بهتر رابطه ذهن و زبان باید از مبحث دلالت یاری گرفت. برای این منظور باید چند نکته مبنایی به عنوان مبادی تصدیقیه بیان شود. طبیعی است اثبات این مبانی در پژوهش‌های دیگری انجام شده است.

الف) دلالت رخدادی ذهنی و از نوع انتقال ذهنی بین دو تصور است. به علتی، شخص به تصور اول توجه می‌کند و به دلیل انس بین این دو تصور، به تصور دوم متوجه می‌شود. به این تغییر توجه، دلالت و به تصور اول، دال و به تصور دوم، مدلول گفته می‌شود. دلالت رخدادی ذهنی است و در نتیجه، طرفین آن - یعنی دال و مدلول - هم اموری ذهنی‌اند. پس در دلالت الفاظ بر معانی، هم تصور الفاظ را در ذهن داریم و هم تصور مدلول الفاظ را. ما با شنیدن، خواندن، یادآوری الفاظ یا اموری مانند آن‌ها، به تصویری که از آن‌ها در ذهن داریم توجه می‌کنیم (ر.ک: قربانی و غفاری قره‌باغ، ۱۳۹۴).

در فرایند دلالت دست کم سه سطح وجود دارد: ۱. سطح الفاظ؛ ۲. سطح تصور الفاظ؛ ۳. سطح مفاهیم و تصورات مدلول‌های الفاظ. سطح اول و دوم، «سطح دلالت‌کننده‌ها» و سطح سوم، «سطح مدلول‌ها» هستند. فرایند عبور از لفظ به مدلول آن در فرایند فهم به این صورت

است که اول لفظی شنیده، خواننده یا یادآوری می‌شود و سپس این عامل باعث توجه به تصور آن لفظ در ذهن شده و با توجه به انسی که بین دال (تصور لفظ) و مدلول (تصور موضوع له لفظ) در ذهن وجود دارد، ذهن به مدلول توجه می‌کند. مدلول لفظ از سنخ مفهوم است.



ب) یکی از نکات برجسته در نگاه استاد فیاضی، تمایز بین مفهوم و معناست. هر مفهوم یا تصور، حکایت از معنایی دارد. اصطلاح معنا در مقابل مفهوم، عبارت است از آنچه مفهوم از آن حکایت می‌کند؛ یعنی محکی مفهوم، اعم از اینکه این محکی در خارج موجود باشد یا

خیر. عالم معنا غیر از عالم ذهن و مفهوم است و شامل عوالم وجود، عدم و اعتبار نیز می‌شود (فیاضی و دیگران، ۱۳۹۲). حکایت همان شأن کاشفیت نفس است، لایه شرط از اینکه این محکی در خارج تحقق وجودی داشته باشد یا خیر. در این مرتبه هیچ تفاوتی بین انواع مختلف مفاهیم وجود ندارد (عارفی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲). هرچند با توجه به تمایز لفظ، تصور لفظ، مفهوم، معنا، فرد و مصداق باید جایگاه هر کدام را روشن کرد؛ اما به دلیل بی‌ارتباطی آن موارد با مسئله مقاله، از بیان آن‌ها درمی‌گذریم. توضیح این موارد از این جهت لازم بود که جایگاه مفهوم و ارتباط آن با لفظ، تصور لفظ و معنا اجمالاً روشن شود. در این نوشتار، گاهی به مدلول تصور لفظ، مجازاً «معنا» گفته می‌شود؛ زیرا «معنای لفظ» اصطلاحی شایع است. بنابراین، «معنا» گاهی بر حاکی که همان مدلول لفظ است گفته می‌شود و این از آن‌روست که تمایز بین حاکی و محکی چندان مورد توجه نیست. بنابراین، مراد از «معنای لفظ» در این مقاله مدلول لفظ است، نه محکی مفهوم. با بیان این دو نکته به اصل بحث بازمی‌گردیم.

فرایند «فهم» در مخاطب در مقابل فرایند «بیان» در متکلم است. همان طور که مسیر فهم یک متن از لفظ شروع شده و در نهایت به مفهوم و معنا می‌رسد، در متکلم از مفهوم و معنا شروع شده و به لفظ می‌انجامد. برای فهم بهتر ارتباط بین ذهن و زبان، باید این فرایند به درستی تجزیه و تحلیل شود. بدین منظور باید به اجمال درباره لایه‌های معنایی یک کلام سخن بگوییم و در ضمن آن مراتب دال‌ها و مدلول‌ها را بررسی کرده تا بتوانیم زمینه را برای تعریف قضیه فراهم کنیم.

یک متن معنادار و دارای صلاحیت برای ارتباط زبانی، دست کم دارای یک کلام است. کلام مرکبی از کلمات معنابخش است. نخستین لایه معنایی برای فهم کلام یا جمله^۱ عبارت است از معنای کلمات. بخشی از بار معنایی جمله را کلمات معنابخش آن برعهده دارند؛ برای نمونه، برای فهم معنای جمله «سینصرُ القاضی المصروب»، در نخستین گام باید معنای مفردات آن، یعنی «س»، «ال»، «ینصر»، «قاضی» و «مصروب» دانسته شود. این سطح از معنای عمومی به دو دانش صرف و لغت نیاز دارد. بنابراین سطح اول، سطح ماده کلام است. در سطح دوم، ارتباط این اجزا باهم و به‌طور کلی هیئت جمله بررسی می‌شود و جایگاه معنایی هر کدام از اجزا در جمله مشخص می‌شود. این سطح به معنای نحوی اجزای جمله مربوط است. اینکه «القاضی»، فاعل ماده «ن ص ر» است^۲ و «المصروب» مفعول آن، به معنای مفردات جمله مربوط نیست، بلکه با عنوان نحوی آن‌ها در جمله مرتبط است.

۱. جمله اعم از کلام است. برخی جمله‌ها توسط یک لفظ یا الفاظ دیگر به‌عنوان بخشی از یک جمله عام‌تر استفاده می‌شوند. در این صورت، این جمله وقتی در جمله بزرگ‌تر قرار دارد، سکوت بر آن صحیح نیست و کلام به‌شمار نمی‌آید، اما بیرون از آن، سکوت بر آن صحیح است. به سخن دیگر، جمله به‌شرط لای از قرارگیری در یک جمله بزرگ‌تر کلام است. بنابراین، رابطه کلام و جمله، عموم و خصوص مطلق است؛ به این صورت که هر کلامی جمله است، اما هر جمله‌ای لزوماً کلام نیست؛ برای نمونه، جمله شرط یا جمله جواب شرط، کلام نیستند؛ زیرا بخشی از جمله شرطیه هستند، اما اگر بیرون از این جمله باشند، کلام به‌شمار می‌آیند. مراد از جمله در این نوشتار، همان کلام است؛ مگر اینکه برخلاف آن تصریح شود.

۲. به‌طور مشهور، فاعل در جمله، فاعل فعل جمله در نظر گرفته می‌شود، نه فاعل ماده آن. در مقابل، به نظر می‌رسد فاعل، فاعل فعل نیست، بلکه فاعل ماده فعل است. به همین ترتیب سایر بخش‌های جمله مانند جار و مجرور و مفاعیل نیز با ماده فعل مرتبط هستند، نه خود آن. نظریه مشهور دچار تسامحی است که بررسی آن از حوصله این نوشتار بیرون است.

سطح سوم، سطح اغراض بیان جمله است. یک جمله واحد ممکن است با اغراض مختلفی بیان شوند؛ برای نمونه، جمله «بَعْتُ»، هم می‌تواند برای غرض اخبار از بیع بیان شود و هم انشاء بیع. همچنین یک جمله امری می‌تواند به اغراض طلب از مخاطب، تهدید، تعجیز و غیره استفاده شود. شناسایی این اغراض عمدتاً مربوط به علم معانی است. بنابراین، افزون بر ماده و صورت یک جمله، امر سومی به نام غرض وجود دارد که به لحاظ معنایی، نه مربوط به ماده جمله است و نه هیئت آن.

در سطح معنای نحوی، یک جمله با توجه به ساختار آن و ارتباط کلمات در این ساختار، ترکیب شده و مفردات با توجه به ترکیب آن‌ها، دارای معنای نحوی می‌شوند. نکته مهم در این سطح معنایی این است که اغراض بیان جمله در معنای نحوی نقشی ندارند. بنابراین، یک جمله واحد با چند غرض متفاوت معنای نحوی واحدی دارد؛ زیرا از ساختار نحوی یکسانی برخوردارند؛ برای نمونه، در روایت شریفی امام کاظم علیه السلام در پاسخ به پرسشی، جمله خبری «یَعِدُ الصَّلَاةَ» را بیان می‌فرمایند (حرعاملی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۵) و نه جمله امری «لِیَعِدَ الصَّلَاةَ» را. این جمله خبری در مقام امر و انشاء بیان شده است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۰-۷۱). باین حال، چه این جمله در مقام انشاء باشد و چه در مقام اخبار، به یک صورت ترکیب می‌شود؛ زیرا ترکیب یک جمله مربوط به سطح معنای نحوی است و غرض از بیان آن به سطح معنایی دیگر مربوط است. همین حالت درباره جملاتی مانند «بَعْتُ»، «أَنْکَحْتُ»، «زَوَّجْتُ» و «أَنْتَ طَالِقٌ» نیز صادق‌اند. به‌طور کلی، در این عبارات که کارکرد دوگانه خبری و انشایی دارند، بدون توجه به غرض شان ترکیب می‌شوند. در بخش بعد این بحث بیشتر واکاوی می‌گردد.

۶. ساختارهای زبانی و اغراض تکلم

هر زبان کامل که توانایی برقراری ارتباط زبانی در یک اجتماع بشری را دارد، ابزارهایی را برای سخن گفتن در اختیار کاربرانش قرار می‌دهد. این ابزارها در سطوح مختلفی تعریف شده‌اند. در سطح مفردات در هر زبان، با واژگان و ساختارهای لفظ مفرد روبه‌رویم. در سطح

معنای نحوی، ساختارهای زبانی عبارت است از انواع جملات و ساختارهای مختلف هر جمله. این ابزارها عموماً بومی هر زبان بوده و ممکن است در زبان دیگر به همان شکل وجود نداشته باشند؛ برای نمونه، در زبان عربی حرف خطاب در اسم اشاره، این امکان را به متکلم می‌دهد تا افزون بر مشارالیه، مخاطب اشاره را هم مشخص کند. این امکان زبانی در زبان‌های فارسی و انگلیسی وجود ندارد؛ برای نمونه، زبان عربی دوجنسیتی است و در نتیجه فعل‌ها، ضمایر و اسماء اشاره در غایب و مخاطب، به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شوند. این امکان در زبان فارسی وجود ندارد. در زبان انگلیسی فقط در بخش ضمایر، افزون بر مذکر و مؤنث، برای غیر آن دو نیز کلمه جداگانه‌ای (It) وجود دارد. به مجموع آنچه متکلم را در یک زبان، قادر به تکلم و بیان مقصود خود می‌کند، «امکانات زبانی» می‌گوییم. در این میان، ساختارهای زبانی که در سطح معنای نحوی تعریف شده‌اند، در این مقاله مورد توجه هستند.

در هر زبانی فراخور برخی اغراض تکلم، ساختارهای مناسبی فراهم شده است؛ برای نمونه، جملات امری دارای ساختار ویژه‌ای هستند که کاربرد زبان برای ابراز آن غرض می‌تواند از آن ساختار بهره‌مند شود. همچنین استفهام، خبر و نهی نیز چنین‌اند. این چند نوع جمله، امکانات کاربران یک زبان برای بیان مقصودشان در سطح ساختارهای نحوی است که آن‌ها را به اختصار، «ساختارهای زبانی» می‌نامیم. ساختارهای زبانی در هر زبان با مراجعه به ساختارهای دستوری آن زبان، شناسایی می‌شوند؛ برای نمونه، در عربی و فارسی، به‌منظور بیان جمله امری از فعل امر استفاده می‌کنیم، اما در انگلیسی جمله امر با توجه به محل قرارگیری فعل ساخته می‌شود. هر کدام از این ساختارها برای غرضی خاص وضع شده‌اند که به آن‌ها «اغراض وضعی ساختارهای زبانی» می‌گوییم. بیان شد که هر جمله‌ای با غرضی خاص بیان می‌شود که به آن‌ها اغراض تکلم گفتیم. این اغراض تکلم ناظر به مقام استعمال هستند و می‌توانیم آن‌ها را «اغراض استعمالی ساختارهای زبانی» بنامیم. بنابراین، اگر جمله‌ای خبری در مقام امر استعمال شود، غرض وضعی آن خبر و غرض استعمالی آن امر خواهد بود.

وقتی کاربرد یک زبان، می‌خواهد جمله‌ای را با غرضی خاص بیان کند، در میان ساختارهای

زبانی موجود در آن زبان به دنبال ساختاری درخور آن غرض می‌گردد و سپس آن جمله را برای بیان غرض خاص خود بیان می‌کند. در این صورت، او غرضی دارد که غیر از جمله بیان شده است و این غرض، به آن جمله تعلق می‌یابد. بنابراین، جمله از حیث دلالت بر معنای نحوی، غرض یادشده را نشان نمی‌دهد. به سخن دیگر، وقتی به خود جمله که متشکل از مفرداتی است که در یک ساختار نحوی خاص قرار گرفته‌اند نظر می‌کنیم، به سطح معنای سوم - یعنی غرض تکلم - نمی‌رسیم. بیان شد که در سطح معنای نحوی، این ساختارها، با چشم‌پوشی از اغراض تکلم، ترکیب و تحلیل می‌شوند. یک جمله واحد مانند «بعث»، با هر غرضی که بیان شده باشد، دارای معنای نحوی یکسانی است. به سخن دیگر، در طبقه‌بندی لایه‌های معنایی متن، اغراض تکلم در سطحی فراتر از سطح معنای نحوی طبقه‌بندی می‌شوند. سطح سوم معناشناسی متن را می‌توانیم سطح «اغراض استعمالی تکلم» یا به اختصار «اغراض تکلم» بنامیم.

وقتی با متنی روبه‌رو می‌شویم، با توجه به مفردات و ساختار نحوی، می‌توانیم معنای مفردات و معنای نحوی آن را بفهمیم، اما برای رسیدن به غرض از بیان آن جمله، نیازمند قرینه‌های دیگری هستیم. این قرائن هستند که بر اغراض استعمالی تکلم در لایه سوم معنایی دلالت دارند. چنانچه قرینه‌ای بر معنای مقصود متکلم نیایم، به ناچار متن را بر ظاهرش حمل می‌کنیم؛ به این صورت که ظاهر یک جمله با غرض وضعی خاص، در صورت وجود هیچ قرینه صارف‌ای دارای همان غرض وضعی خواهد بود. به سخن دیگر، عدم قرینه، ظهور دارد در اینکه غرض استعمالی همان غرض وضعی است. بنابراین، هر چند غرض استعمالی تکلم داخل در معنای نحوی نیست، اما ساختارهای نحوی فراخور یک غرض، با توجه به آن غرض فهم می‌شوند؛ برای نمونه، اگر قرینه‌ای بر استعمال خبر در امر داشته باشیم، همان را اخذ می‌کنیم و گرنه، جمله خبری ظهور در بیان خبر دارد، نه غرض دیگر.

در مواردی ممکن است غرض تکلم، متناسب با ساختار زبانی به کار رفته برای بیان آن غرض نباشد. نکته بسیار مهم در این موارد این است که نباید معنای نحوی ساختار زبانی مورد استفاده نادیده انگاشته شود؛ برای نمونه، امر به عنوان غرض تکلم عبارت است از طلب مأوربه

از مأمور. در یک جمله امری، باید این رابطه طلبی بین مأمور و مأمور باشد، هر چند این امر با انگیزه‌های دیگری از جمله تهدید، اباحه، تعجیز و اهانت^۱ بیان شده باشد؛ برای نمونه، در فهم معنای آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (فصلت: ۴۰) که امر در عبارت «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» با قصد تهدید آمده است (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۷، ص ۳۹۷)، صیغه امر باید به همان شکل امری خود فهم شده و غرض یاد شده از رهگذر این معنای نحوی استنباط شود. مخاطب این آیه در عمل می‌گوید انجام هر کاری بدون هیچ پیامدی خواهد بود و من هر کاری بخواهم انجام می‌دهم. متکلم این آیه شریفه بارها خطا بودن برخی امور را گوشزد کرده است و پیش و پس این عبارت نیز بر بصیرت باری تعالی بر اعمال اشاره دارد. وقتی چنین متکلمی می‌فرماید هر کاری می‌خواهی انجام بده، این بدین معناست که برو هر کاری، اعم از بد و خوب را انجام بده تا من تو را بر انجام اعمال بدت مجازات کنم.

این مطلب در همه موارد دیگر هم وجود دارد. بنابراین، باید توجه داشت که در هر موردی اگر غرضی بر جمله‌ای بار می‌شود، باید معنای نحوی جمله محفوظ بماند و فهم غرض نباید منحل معنای نحوی جمله باشد. می‌دانیم که گاهی اغراضی وجود دارند که در علم معانی مورد بحث قرار می‌گیرند. در این موارد، متن بلیغ باید متناسب با حال خطاب باشد؛ حتی در مواردی که چنین اغراضی مطرح نیست، اما ساختار نحوی متناسب وجود ندارد نیز نباید معنای نحوی نادیده انگاشته شود؛ برای نمونه، «بعث» گاهی برای انشاء بیع به کار می‌رود. در این موارد نیز فهم معنای عبارت باید از طریق فهم ساختار جمله خبری باشد. به سخن دیگر، چنین نیست که بعث که برای معنای خبری وضع شده است، در مواردی که به‌عنوان صیغه بیع به کار می‌رود، در غیر ماوضع له استعمال شده باشد. استعمال لفظ در غیر ماوضع له به هر شکل آن مردود است؛ همچنان که بزرگانی تصریح دارند که حتی استعاره در علم بیان نیز استعمال لفظ در غیر ماوضع له نیست (اصفهانی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۳).

۱. برخی از این دواعی در کتاب‌های بلاغی بیان شده است؛ برای نمونه ر.ک: تفتازانی، ۱۴۱۶، ص ۲۴۰.

پرسشی که ممکن است مطرح شود این است که در چنین مواردی آیا باید هم معنای خبری را از جمله فهمید و هم معنای انشایی را؛ درحالی که این دو معنا قسیم هم بوده و نمی‌توان گفت که یک جمله هم خبر است و هم نیست. برای حل این مشکل، توجه به لایه‌های معنایی گفته‌شده ضروری است. معنای یک جمله از حیث ساختار نحوی آن، غیر از غرضی است که از بیان آن وجود دارد و این دو مورد به دو سطح معنایی مختلف تعلق دارند. هیچ‌گاه نمی‌توان بدون فهم غرض تکلم گفت که این جمله مطابق با واقع است یا خیر؛ برای نمونه، بیان شد که جمله «یعید الصلاة» در روایت امام کاظم علیه السلام بر امر دلالت دارد و در نتیجه، این جمله قابل صدق و کذب نیست، اما نباید معنای خبری آن را نادیده گرفت. معنای عبارت بالا این است که من آن شخص را به اعاده نماز امر می‌کنم و او نیز حتماً نمازش را اعاده می‌کند و من از اعاده نماز او خبر می‌دهم. به بیان دیگر، متکلم فضایی را تصویر می‌کند که در آن امری رخ داده و این امر به قدری حتمی است که مخاطب حتماً آن را انجام می‌دهد و در نتیجه، من از آن خبر می‌دهم؛ یعنی لوازم امر را بیان می‌کند. گفته می‌شود که بیان امر با جمله خبری مفید تأکید است. این تأکید، زمانی فهمیده می‌شود که بتوانیم چنین فضاسازی‌ای را از سوی مخاطب فهم کنیم. بنابراین، اگرچه این جمله به غرض امر بیان شده است، اما باید این امر را از رهگذر فهم ساختار زبانی خبر فهمید. مرحوم آخوند خراسانی در این باره می‌فرماید:

لا یخفی أنه لیست الجملة الخبریة الواقعة فی ذلك المقام أی الطلب مستعملة فی غیر معناها بل تكون مستعملة فیہ إلا أنه لیس بداعی الإعلام بل بداعی البعث بنحو آكد حیث إنه أخیر بوقوع مطلوبه فی مقام طلبه إظهاراً بأنه لا یرضی إلا بوقوعه فیکون آكد فی البعث من الصیغة كما هو الحال فی الصیغ الإنشائیة علی ما عرفت من أنها أبداً تستعمل فی معانیها الإیقاعیة لکن بدواعی آخر (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۱).

در مجموع می‌توان گفت که اغراض تکلم، گاهی به ملاحظاتی از جمله مطابقت با حال خطاب انتخاب می‌شوند و گاهی نیز چون ساختار مناسبی ندارند، از ساختارهای جایگزین استفاده می‌کنند، مانند صیغه‌های عقود در زبان عربی که با ساختارهای خبری بیان می‌شوند.

چنان که گذشت، در فهم متن نباید اغراض وضعی ساختارهای زبانی را نادیده انگاشت.

۷. دیدگاه برگزیده در چیستی قضیه

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، دانسته می‌شود که قضیه به لحاظ هستی‌شناسانه، امری مربوط به عالم مدلول‌ها و مفهوم‌هاست؛ زیرا قضیه یا خبر، حتی در غیر کاربران زبان هم وجود دارد. قضیه همان علم تصدیقی است. بنابراین، تعریف قضیه به قول یا هر تعریف دیگری که آن را امری زبانی و مربوط به عالم دال‌ها برشمارد، پذیرفته نیست. جمله خبری به‌عنوان یکی از ساختارهای زبانی، در علم نحو تعریف می‌شود، اما این ساختار باید به‌عنوان یکی از امکانات زبانی فهم شود و از این رو نباید با تعریف منطقی قضیه خلط شود. جمله خبری در جایی که غرض از بیان آن، امری غیر از اخبار مانند امر باشد، نه صادق است و نه کاذب. یک کلام زمانی شأنت صدق و کذب را می‌یابد که غرض استعمالی تکلم، خبر باشد. بنابراین، تعریف جمله خبری در علم نحو به جمله‌ای که قابل صدق و کذب است درست نیست. البته این تعریف در منطوق، نه به‌عنوان تعریف حدی، بلکه به‌عنوان ملاک مصداقی پذیرفتنی است. همچنین تعریف قضیه که ناظر به هیئت جمله خبری است و در آن از ایجاب امری بر امر دیگر یا سلب امری از امری دیگر سخن گفته می‌شود، مردود است.

در اینجا باید نکته مهمی را که در بیان محقق طوسی و فخررازی بود، یادآوری کنیم. اساساً خبر به‌عنوان یکی از حالات ذهنی، معلوم حضوری ماست و در نتیجه نیازمند تعریف نیست. باین حال، اگر بخواهیم خبر را به‌عنوان یک معلوم حضوری تحلیل کنیم، به نظر می‌رسد عنصر قوام‌بخش آن، ادعای تحقق یا عدم تحقق رابطه بین چند مفهوم در عالم واقع است. وقتی چند مفهوم را در ارتباط با هم در نظر می‌گیریم و رابطه بین آن‌ها را تصور می‌کنیم، در این صورت اگر در کنار این مفاهیم، ادعای تحقق یا عدم تحقق این ارتباط در خارج هم وجود داشته باشد، در این حالت یک قضیه تشکیل شده است. البته این ادعا ممکن است با واژه‌هایی مانند اخبار، گزارش یا حکایت نیز بیان شود که به دلیل معلوم حضوری بودن آن، ضرری به بحث نمی‌زنند؛

زیرا همگی به یک حقیقت واحد وجدانی اشاره دارند. توجه داریم که مراد از ادعا، ادعای صاحب خبر نیست، بلکه ادعایی است که در خود خبر وجود دارد.

به همین ترتیب، جمله خبری در سطح معنای نحوی باید با غرض وضعی خبر تحلیل شود. جمله خبری دارای اجزایی است و هیئت جمله خبری بر رابطه بین این اجزا دلالت دارد. در برخی مرکب‌های ناقص و انشائیات نیز همین اطراف و رابطه بین آن‌ها وجود دارد، اما هیئت جمله خبری بر وقوع این رابطه در خارج دلالت دارد؛ برای نمونه، در مرکب ناقص همین اجزا وجود دارند، اما بدون هیچ‌گونه ادعا و گزارش‌گری درباره خارج؛ برای نمونه، در جملات «آب آورده شد»، «آیا آب آورده شد؟» و «آوردن آب»، آب و آوردن و رابطه بین آن‌ها تصور شده است^۱ اما در جمله دوم و سوم هیچ ادعایی درباره واقع وجود ندارد، اما در جمله اول ادعا می‌شود که این رابطه در عالم واقع تحقق دارد.

جمله خبری در سطح مفهوم و مدلول و نه در سطح زبان و دال، عبارت است از تصور چند شیء دارای رابطه همراه با این ادعا که آن تصور، مطابق با عالم واقع است؛ یعنی آن رابطه یادشده در عالم واقع، تحقق دارد. در جمله خبری در سطح مفاهیم، غرض وضعی از خبر وجود دارد. تا این مرحله صرفاً معنای نحوی مدنظر است و برای قضیه بودن کافی نیست. قضیه عبارت است از جمله خبری در سطح مفهوم که غرض استعمالی آن هم خبر باشد. بنابراین، برای تحقق قضیه: اولاً، باید در سطح مدلول، جمله خبری داشته باشیم؛ ثانیاً، این جمله خبری در سطح اغراض تکلم، دارای غرض استعمالی خبر باشد. یکی از این دو، بدون دیگری برای قضیه بودن کافی نیست و در نتیجه، جمله خبری به غرض امر - مانند «یعيد الصلاة» - قضیه به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا غرض خبر در آن وجود ندارد. در مقابل، جملات غیر خبری، مانند امر که به قصد خبر بیان شده‌اند نیز قضیه به‌شمار نمی‌آیند.

۱. این مطلب که طرفین و رابطه‌ای که در هرکدام از این جملات است، دقیقاً یکسان نیست و به ناگزیر دچار مسامحاتی است، مورد توجه بوده است. باید توجه داشت آنچه در اینجا بیان شده، متفاوت با فعل قضیه‌ای در نظریه افعال گفتاری است.

یادآوری این نکته ضروری است که مراد از جمله خبری در سطح مدلول، مدلول فعلی یک جمله خبری نیست، بلکه مراد مجموعه‌ای از مفاهیم است که شأنیت مدلول واقع شدن برای یک جمله خبری را دارا هستند. بیان این نکته از این جهت ضروری بود که برای داشتن یک قضیه لزوماً نباید صاحب قضیه کاربر زبان هم باشد، بلکه اگر تصورات او این قابلیت را داشته باشد که مدلول یک جمله خبری واقع شوند نیز برای تحقق قضیه کافی است. با این بیان، قضیه به‌عنوان امری مفهومی و نه زبانی تعریف می‌شود و قضایایی را که در غیر کاربران زبان هم وجود دارد، دربرمی‌گیرد.

همچنان که بیان شد، در جملاتی که غرض وضعی آن‌ها غیر از غرض استعمالی آن‌هاست، متکلم فضاسازی‌ای را انجام می‌دهد که با توجه به آن فضاسازی و از رهگذر معنای آن، باید خبر را فهم کرد. بنابراین، جمله امری که به قصد خبر دادن بیان شده، خبر نیست. در این جا جمله خبری‌ای وجود دارد که لازمه آن امر است و آن جمله خبری، به شرط غرض متکلم بر خبر، قضیه را به وجود می‌آورد؛ برای نمونه، غرض از فعل امر و نهی در آیه شریفه «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (توبه: ۸۰)، بیان لغو بودن استغفار برای ایشان است. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: «فالمعنى أن هؤلاء المنافقين لا تنالهم مغفرة من الله و يستوى فيهم طلب المغفرة و عدمها لأن طلبها لهم لغو لا أثر له» (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۳۵۱). بنابراین، جمله امر و نهی در این آیه شریفه قضیه نیستند، بلکه لازمه آن‌ها که جمله‌ای خبری است که در کلام علامه طباطبایی منعکس شده است، افزون‌براین غرض یادشده، قضیه به‌شمار می‌آید.

می‌توان گفت که غرض استعمالی، شرط قضیه است، نه جزء آن. با این حال، جمله خبری در مرحله مدالیل بدون این شرط، نه خبر است و نه انشاء. به سخن دیگر، جمله خبری به شرط لای از غرض استعمالی شأنیت مطابقت با واقع را ندارد. لازمه این کلام این است که یک جمله خبری در سطح لفظ و دال، اگرچه مقتضی خبر بودن و مطابقت با واقع را دارد، اما بدون غرض استعمالی خبر، خبر نیست. بنابراین، اگر با متنی روبه‌رو شدیم که قرینه‌ای بر تعیین معنای

خبر یا انشاء در آن نباشد و ندانیم که متکلم این خبر را با چه غرضی بیان کرده است، صرفاً می‌توانیم جمله خبری را ظاهر در خبر بدانیم و نه نص بر آن. زمانی جمله خبری نص در خبر است که قرینه‌ای بر غرض استعمالی خبر، دلالت داشته باشد.

توجه داریم که قضیه همان است که تصدیق، تکذیب یا شک به آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، در خبر بودن لازم نیست ما آن را مطابق با واقع بدانیم. پس باید بین جمله خبری در مرحله زبان و جمله خبری در مرحله مفهوم و نیز غرض استعمالی خبر و حالت علمی ما نسبت به آن خبر، فرق بگذاریم. وقتی ما نسبت به خبری شک داریم، جمله خبری‌ای در مرحله مفاهیم و مدالیل داریم که غرض از آن، بیان واقع است؛ هرچند ما درستی ادعای آن خبر را تأیید یا تکذیب نمی‌کنیم. در مقابل، جملاتی مانند «یعيد الصلاة»، اگرچه جمله خبری‌اند، اما غرض از آن‌ها خبر نیست، بلکه امر است.

تعریف اول منطق‌دانان به صدق و کذب، تعریف به لازم است. باین حال، تعریف به لحاظ جامع و مانع بودن درست است؛ یعنی از حیث مصداقی رابطه بین خبر و آنچه قابل صدق و کذب است، رابطه تساوی است. پس، این تعریف پذیرفتنی است؛ با این توضیح که تعریف به لازم است. در تعریف برگزیده تلاش شده است خود قضیه شکافته شده و عناصر سه‌گانه برای تحقق آن معرفی شود که عبارت‌اند از مفردات، هیئت جمله خبری در سطح مدلول و غرض استعمالی. ظاهر تعریف دوم منطق‌دانان به ایقاع و انتزاع، تعریفی براساس هیئت جمله خبری در سطح مدلول است. این تعریف در مواردی که غرض از هیئت، خبر نباشد، درست به نظر نمی‌رسد. به سخن دیگر، این تعریف تنها ناظر به لایه معنای نحوی است و فاقد عنصر غرض است؛ درحالی‌که هیئت ایقاع یا انتزاع ممکن است برای غرضی غیر از خبر هم به کار رود. پس، این تعریف مانع اغیار نیست. هرچند ممکن است گفته شود مراد منطق‌دانان ایقاع یا انتزاعی است که همراه با غرض خبر است و در نتیجه، با تعریف برگزیده مطابق است؛ اما ظاهر کلام ایشان چنین قیدی ندارد.

نتیجه

۱. در مسئله چستی قضیه، دست کم دو دیدگاه از کلمات منطق‌دانان سنتی برداشت می‌شود؛ دیدگاه اول، با محوریت صدق و کذب دارای سه تقریر است. در دیدگاه دوم، با محوریت محتوای درونی قضیه، قضیه را ایقاع شیئی بر شیء دیگر یا انتزاع چیزی از چیز دیگر معنا می‌کند.
۲. اختراع زبان معلول نیاز انسان به بیان حالاتی است که اغراض تکلم نام گرفته است. اگر با مجموعه‌ای از کلمات، یکی از این اغراض تأمین شود، آن مجموعه یک کلام خواهد بود که سکوت بر آن صحیح است.
۳. زبان در اکثر اغراض زبانی نقش «مُبْرز» را دارد که تنها حالات درونی انسان را ابراز می‌کند. در برخی موارد مانند امر و نهی و نیز برخی اغراض بلاغی مانند تهدید، زبان نقشی بیش از ابراز صرف ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که تحقق آن غرض وابسته به زبان است.
۴. در فهم یا بیان معنا، دست کم سه سطح لفظ، تصور لفظ و مفهوم دیده می‌شود. سطح اول و دوم، سطح دال و سطح سوم، سطح مدلول است. هر متن دارای لایه‌های مختلف معنایی است. در سطح اول، مفردات قرار دارند. سطح دوم، به ساختارهای زبانی اختصاص دارند که بیانگر معانی نحوی‌اند. اغراض بیان یک جمله، مربوط به لایه سوم است. در فهم هر متن باید معانی هر لایه معنایی حفظ شود.
۵. در هر زبان، ساختارهای زبانی‌ای وجود دارد که به کاربر زبان اجازه می‌دهد الفاظش را در آن قالب‌ها بیان کند. این ساختارها برای بیان اغراضی خاص وضع شده‌اند، مانند خبر و امر. گاهی متکلم برای بیان همین اغراض از این ساختارها استفاده می‌کند و گاهی نیز برای بیان اغراضی دیگر.
۶. جمله خبری در سطح مفهوم عبارت است از چند تصور دارای رابطه باهم که ادعا شده این رابطه در خارج تحقق دارد. قضیه عبارت است از جمله خبری در سطح مدلول همراه با غرض خبر. بنابراین، جمله خبری بدون لحاظ سطح سوم معنا، نه خبر است و نه انشاء. همچنین جمله خبری در سطح مدلول و مفهوم، شأنیت مطابقت با واقع را ندارد. جمله خبری در سطح دال نیز بدون غرض استعمالی صرفاً مقتضی خبر بودن است و زمانی نص در خبر است که قرینه‌ای بر

غرض استعمالی آن بر خبر دلالت داشته باشد. حالات علمی ما نسبت به یک خبر، اعم از تصدیق، تکذیب و شک، بعد از تکون خبر است و در نتیجه، داخل در قضیه نیستند.

۷. تعریف اول منطق دانان به صدق و کذب، اگرچه به لحاظ جامع و مانع بودن درست است، اما تعریف به لازم است. تعریف دوم منطق دانان، تعریف براساس هیئت جمله خبری است و براساس ظاهر عبارات ایشان در مواردی که جمله خبری در مقام انشاء به کار می رود، مانع اغیار نیست. در تعریف برگزیده، عناصر اصلی قضیه عبارت اند از: مفردات، مدلول جمله خبری و غرض خبر.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۰۹ق، *کفایة الأصول*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۲. ابن حاجب، عثمان بن عمر، ۱۴۲۵ق، *الایضاح فی شرح المفصل*، تحقیق ابراهیم محمد عبدالله، دمشق، دار سعدالدين.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۰، *اجوبة المسائل الغربية العشرية*، در: منطق و مباحث الفاظ، به کوشش مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو (گردآورندگان)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۴. _____، ۱۳۸۱، *الإشارات و التنبيهات*، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
۵. _____، ۱۴۰۵ق، *الشفاء، المنطق، العبارة*، تحقیق ابراهیم بیومی مدکور، سعید زاید، احمد فؤاد اهوانی، طه حسین پاشا و ابوالعلاء عقیفی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۶. اخوان الصفا، ۱۴۱۲ق، *رسائل إخوان الصفاء*، بیروت، الدار الإسلامية.
۷. ارسطو، ۱۹۸۰، *منطق ارسطو*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، کویت - بیروت، وکالة المطبوعات - دارالقلم.
۸. اصفهانی، محمدرضا، ۱۴۱۳ق، *وقایه الأذهان*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۹. الخونجی، افضل الدین، ۱۳۸۹، *كشف الاسرار عن غوامض الانكار*، تحقیق خالد الرویهب، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۰. الیزدی، مولی عبدالله، ۱۴۱۲ق، *الحاشية على تهذيب المنطق*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. بهمینار، ۱۳۷۵، *التحصیل، تصحیح و تعلیقه: مرتضی مطهری*، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. تفتازانی، مسعود، ۱۴۱۶ق، *المطول*، قم، مکتبه الداوری.
۱۳. حرعاملی، محمدبن حسن، بی تا، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۱۴. حسن، عباس، ۱۳۶۷، *النحو الوافی مع ربطه بالأساليب الرفیعة و الحياة اللغوية المتجددة*، چاپ دوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۱۵. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۱، *الجواهر النضید*، چاپ پنجم، قم، انتشارات بیدار.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۰ق، *محاضرات فی أصول الفقه*، تحقیق محمداسحاق فیاض، چاپ سوم، قم، دارالهادی للمطبوعات.

۱۷. رازی، قطب‌الدین، بی‌تا، شرح مطالع الانوار فی المنطق، قم، کتبی نجفی.
۱۸. استرآبادی، رضی‌الدین محمد بن حسن، ۱۳۹۴، شرح الرضی علی الکافیة، قم، انتشارات ذوی القربی.
۱۹. ساوی، عمر بن سهلان، ۱۳۸۳، البصائر النصیریة فی علم المنطق، تحقیق حسن غفارپور مراغی و محمد عبده، تهران، انتشارات شمس تبریزی.
۲۰. سبزواری، هادی بن مهدی، ۱۳۶۹، شرح المنظومة، شرح و تحقیق حسن حسن‌زاده آملی و مسعود طالبی، تهران، نشر ناب.
۲۱. سرل، جان آر، ۱۳۸۵، افعال گفتاری، ترجمه محمد علی عبداللہی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۲. سهروردی، یحیی بن حبش، ۱۳۷۲، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به کوشش هانری کربن، نجفقلی حبیبی و حسین نصر، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۲۳. شهرزوری، محمد بن محمود، ۱۳۸۳، رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانیة، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۲۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۴۱۰ق، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، قم، مکتبه المصطفوی.
۲۵. صبان، محمد بن علی، ۱۴۲۵ق، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للمعینی، تحقیق عبدالحمید هنداوای، بیروت، المکتبه العصریة.
۲۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۷. طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۳ق، شرح الإشارات و التنبیہات، چاپ دوم، قم، دفتر نشر کتاب.
۲۸. _____، ۱۳۶۱، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۹. عارفی، عباس، ۱۳۸۸، مطابقت صور ذهنی با خارج، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۰. غزالی، محمد، ۱۹۹۳، معیار العلم فی فن المنطق، تحقیق علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال.
۳۱. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۸ق، المنطقیات، تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، قم، مکتبه آیة‌اللہ المرعشی.
۳۲. فخررازی، محمد بن عمر، ۱۳۸۴، شرح الإشارات و التنبیہات، تصحیح و مقدمه علیرضا نجف‌زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۳. فخررازی، محمد بن عمر، ۱۳۸۱، منطق الملخص، تصحیح و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری‌نژاد،

تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.

۳۴. فرامرز قراملکی، احد، ۱۳۷۳، *تحلیل قضایا*، رساله دکتری، دانشگاه تهران.

۳۵. فیاضی، غلامرضا و دیگران، ۱۳۹۲، «چیستی معنا»، آیین حکمت، شماره ۱۶، ص ۱۶۰-۱۲۵.

۳۶. قربانی، مجتبی و سیداحمد غفاری قره‌باغ، ۱۳۹۴، «بررسی و تحلیل انتقادی ساختار منطقی دلالت؛ با تأکید بر

دیدگاه منطق دانان متقدم»، معارف منطقی، ش ۳، ص ۱۰۶-۸۳.

۳۷. کاتبی قزوینی، نجم‌الدین علی، ۱۳۸۴، *الرسالة الشمسية فی القواعد المنطقية*، تصحیح محسن بیدارفر، چاپ

دوم، قم، انتشارات بیدار.